

مکتب آدم سازی

چهار روزگاری و چه مردانی

این مکتب تربیت اسلام بود که در چنان روزگاری چنان مردانی بجامعه اسلامی تحویل داد در شرح حال واقدی بیک صفحه از تاریخ زندگانی او برخوردیم که میخواهم در - ماهنامه علمی و ادبی و انتقادی و اجتماعی (وحید) بااطلاع خوانندگان برسانم .

ابوعبدالله محمد بن عمر بن واقد معروف بواقدی از قدمای مورخین اسلامی است که کتب و تصانیف او در سلسله غزوات و فتوحات و احادیث و شرح حال رجال اسلامی از نظر صحت و امانت و درستی و اهمیت از عربی بزبان انگلیسی ترجمه شده است .

واقدی در عهد برامکه از مدینه بیفداد آمد ساکن بغداد شد و در دستگاه یحیی برمکی راه یافت ، در زمان مامون خلیفه عباسی بشغل قضای لشکری منصوب گردید علاوه بر احاطه بعلوم عصری مردی جواد و کریم و بخشنده بود، از یکدست میگرفت بیکدست میداد ، همیشه مقروض و بدهکار بود .

واقدی در شرح زندگانی خود میگوید : روزگار سختی بمار آورد بفاقه و تنگدستی افتادیم روزی زن بمن گفت من و تو میتوانیم بهر سختی و بدبختی بسازیم ولی با فرزندان زبان نفهم چکنم آه و ناله و خواهش آنها جگر مرا کباب کرده ایام عید است بچههای همسایه را می بینند . همه شاد و خرم و خندان بالباس نو ، بچههای

من با این لباس کهنه و پاره چطور میتوانم این بدبختی را تحمل کنم بچه‌ها چه بگویم اگر بتوانی از يك راهی مبلغی به‌وام‌بستان که ایام عید را بگذرانیم .

واقعی می‌گوید دو دوست داشتم که یکی از آنها هاشمی بود ، با او يك روح در دو قالب بودیم ، آن دوست دیگرم را ملاقات کردم و با عرض حاجت نمودم که مبلغی بمن قرض بدهد ، کیسه سر به مری در آورد بمن داد گفت هزار و دوست درهم در این است ، آن را گرفتم و بمنزل آمدم ، هنوز قرار نگرفته بودم که دوست هاشمی من بر من وارد شد ، شکایت از تاخیر غله خود و اظهار احتیاج بمبلغی قرض نمود پیش از آنکه جواب او را بدهم نزد زنم رفتم و جریان امر را با او در میان نهادم زن گفت چه میخواهی بکنی عقیده ات چیست ، گفتم عقیده ام این است که هزار و دوست درهم را تقسیم کنم نیمی را خودم بردارم و نیمی را به هاشمی بدهم ، زنم گفت این کار پسندیده نیست ، مردی بازاری هزار و دوست درهم بتو میدهد ولی شخصی هاشمی از خاندان رسول الله بتو آورده و دست حاجت بسوی تو دراز کرده و تو میخواهی نصف این مبلغ را با بدهی این کار درست نیست کیسه سر به مری را با بده خدای ماهم بزرگ است گشایشی درزند گانی ما خواهد شد ، من کیسه را تحویل دوست هاشمی دادم . اتفاقا در این اثنا آن دوست بازاری ما بمنزل هاشمی که دوست او بود میرود و برای رفع حاجت خود قرضی از او میخواهد ، هاشمی همان کیسه سر به مری را بدوست بازاری میدهد چون مهر خود را بر سر کیسه می‌بیند می‌شناسد که همان پول اوست که بین سه دوست دست بدست شده و هر يك با احتیاجی که داشته کار گشائی و رفع حاجت دوست را بر خود مقدم داشته‌است . دوست بازاری بمنزل من آمد و آن کیسه را همراه داشت و واقعه را بمن اطلاع داد ، در آن اثنا فرستاده یحیی بن خالد وارد شد که دو روز است از کثرت کار نتوانستم ترا ببینم انتظار ترا دارم .

واقعی می‌گوید سوار شدم و رفتم و خبر کیسه را نقل کردم ، یحیی بشنیدن آن خبر غلام را صد اذنه گفت: آن دینارها را بیاورد ده هزار دینار آورد پیش روی او گذاشت رو بمن کرد گفت بگیر این دو هزار دینار برای خودت این دو هزار دینار برای دوست

بازاریت ، این دوهزار دینار برای هاشمی این چهار هزارم برای زنت چون کرم و همت او پیش از شما بود .

واقعی و معامله گندم

خطیب بغدادی در جلد سوم تاریخ معروف خود بدایت حال و کار واقعی را از گفته خودش اینطور نقل میکند . در مدینه دکان خرید و فروش گندم داشتم سرمایه این تجارت صد هزار درهم بود که مردم باختیار من گذاشته بودند و من عامل عمل بودم ، در چند معامله ضرر کردم کارم بورشکست رسید سرمایه از کف رفت ناچار شدم بعراق بروم در کنف حمایت یحیی بن خالد برمکی قرار بگیرم وارد بغداد شدم یکسر بخانه یحیی رفتم در دهلیز خانه پناه آوردم با خادمین و دربانها و پرده دارها انس گرفتم از آنها خواستم مرا بیحیی برسانند گفتند هر گاه سفره طعام گسترده شد برای ورود احدی مانعی نیست در آن وقت وارد شو و کنار سفره بنشین موقع رسید رفتم و نشستم پس از صرف طعام از من پرسید کیستی چکاره ای چه می خواهی من شرح حال و گرفتاری خود را گفتم پیش رفتم که سر او را ببوسم خود را با کراهت عقب کشید نگذاشت سرش را ببوسم چون از خانه بیرون آمدم که بروم خادمی در کنار من ایستاد کیسه ای هزار دیناری بمن داد گفت وزیر سلام میرساندو میگوید فعلا از این مبلغ سر و صورتی بکار خود بده فردا هم یادی از ما بکن ، کیسه را گرفتم و رفتم فردای آن روز آمدم در کنار سفره طعام نشستم ، وزیر پس از صرف نهار بازجویای حال من شد ، چون سفره را برچیدند باونزدیک شدم که سرش را ببوسم خود را کنار کشید مانع شد بیرون رفتم که سوار شوم خادمی پیش آمد یک کیسه هزار دیناری بمن داد گفت وزیر پس از اداء سلام فرمود این را بمصرف کار خود برسان فردا هم بیا ترا به بینم روز سوم و چهارم بر همین منوال گذشت ، بموقع آمدن و طعام خوردن و کیسه هزار دیناری گرفتن ، در روز چهارم چون خواستم سرش را ببوسم ممانعتی نکرد و سر خود را پیش آورد بمن گفت تا سومین بار هنوز از کرم و بخشش ما چیز قابلی عایدت نشده بود که موجب بوسیدن سر من باشد ولی امروز مانعی ندارد مختصر بخششی بتوشده است . پس از اینهمه ابراز بزرگواری و علو

همت و کرامت نفس ، صدازد ، غلام ، فلان خانه را با اختیار واقدی بگذار خانها
 فرش بینداز ، غلام دوست هزار درهم باو بده که صد هزار باده دین بدهد صد هزار
 بمصرف اصلاح زندگانی خود برساند پس از دستور بغلام رو بمن کرده گفت تو در
 همین خانه بمان ملازم من باش . گفتم خداوند بوزیر طول عمر باعزت عطا کند
 اگر اجازه دهند بمدینه بروم دیون خود را اداء بکنم مال مردم را بدهم بحضرت
 وزیر برگردم و این نهایت آرزوی من است ، وزیر دستور داد وسائل حرکت مرا
 بمدینه آماده کردند بمدینه رفتم دیون خود را پرداختم ببغداد برگشتم والان درسایه
 عنایت وزیر عالیقدر یحیی بن خالد برمکی زندگی میکنم و در مهد رفاه و آسایش
 هستم خطیب بغدادی مولف تاریخ در دنبال شرح فوق که از مقولات خود واقدی است
 از ناحیه بزرگان از علما و ارباب خبرت و بصیرت روایت میکند - محمد بن عمر
 واقدی عالم دهر خود میباشد ، دیگری از بزرگان گفته است . واقدی از نظر
 تالیفات و تحقیقات و احاطه بر علوم اسلامی منت بزرگی باهل اسلام دارد ابو محمد
 طوسی حدیث کرده است که ابراهیم بن سعید از مامون خلیفه عباسی شنیده است که
 گفت ، ببغداد نیامدم جز اینکه از کتب واقدی نسخه برداری کنم و استفاده نمایم
 دیگری از اصحاب حدیث گفته است . واقدی با مر اسلام داناترین مردم است اما از
 دوره جاهلیت اطلاعی ندارد .

کتاب واقدی

احمد بن یعقوب بن شبیه حدیث کرده است که از پدرم شنیدم چون واقدی
 از جانب غربی بغداد خواست باینجا انتقال بدهد کتب او بر صد و بیست بار حمل شده
 بود باز نقل شده است که واقدی ششصد صندوق کتاب داشته .
 محمد بن جریر طبری مورخ معروف از واقدی نقل کرده که میگفته است ،
 احدی نیست که کتبش بیش از محفوظاتش نباشد جز من که محفوظاتم بیش از
 کتابهایم هست از خصوصیات واقدی این است که از فرزندان و بازماندگان صحابه
 و شهدا می پرسیده و خبر می گرفته که فلان آدم از خاندان شما که مرده یا در جنگ
 کشته شده در کجا کشته شده در کجا دفن شده آنوقت میرفته همان محل را که باو گفته
 بودند پیدا و معاینه می کرده است .

میگوید از هیچ غزوه و جنگی مطلع نشدم مگر اینکه رفتم و آنجا را دیدم
 هرون قروی میگوید واقدی را در مکه دیدم کوزه آبی با اوست گفتم
 اراده داری بکجا بروی ، گفت میخواهم به حنین بروم تا نقطه بنقطه آنجا را که واقعه
 جنگ حنین اتفاق افتاده بینم و محل کشته شدن و افتادن و حمله کردن و دفاع کردن
 آن واقعه را معاينه نمايم .

دوستانی از واقدی او را دیدند که در مسجد مدینه تکیه بستونی کرده و درس
 میدهد پرسیدند چه درس میدهی گفت قسمتی از مغازی .

عجب از حال و طبع این دانشمند یگانه این است که با وسعت علم و کثرت
 محفوظات از حفظ قرآن عاجز بود حتی سوره کوچکی از قرآن را حفظ نداشت .
 روزی خلیفه مامون باو گفت میخواهم فردا بروی و نماز جمعه را با مردم
 بگزارى واقدی امتناع کرده معذرت خواست ، مامون گفت باید بروی هیچ عذری
 پذیرفته نیست ، واقدی گفت ، نه بخدا یا امیرالمومنین نمیتوانم و سوره جمعه را
 از حفظ ندارم . مامون گفت من ترا یاد میدهم بطوریکه حفظ کنی گفت بسیار
 خوب شروع کن ، مامون سوره جمعه را باو تلقین نمود تا بنصف رسید و حفظ کرد
 از نصف دوم شروع کرد آنرا هم حفظ نمود دوباره که از اول شروع شد فراموش کرده
 بود هر گاه نصف اول را حفظ کرده و بنصف دوم شروع کرده بود اول را چون میخواست
 تکرار کند یادش رفته بود همینطور نصف دوم .

عاقبت نشد و مامون رفت بچرت و پیمکی بعلی بن صالح که حاضر بود
 گفت من میخواهم ، تو دست از او بر نمیداری تا سوره جمعه را حفظ کند ، علی میگوید
 خلیفه خوابید و من شروع کردم باو تلقین میدادم ، نصف دوم که تمام میشد نصف
 اول را فراموش کرده بود . نصف اول که تمام میشد نصف دوم بکلی از یادش رفته بود
 مامون یکبار از خواب بیدار شد بمن گفت چه کردی او را بجزریان کار خبر دادم مامون
 گفت این مردیست که تاویل را حفظ دارد ولی از حفظ تمزیل عاجز است بروم مردم
 نماز بگزار هر سوره ای را میخواهی بخوان .

مفضل بن غسان از پدرش نقل کرده که گفته است نماز جمعه را پشت سر
 واقدی خواندم . این آیه را اینطور خواند (ان هذالفی الصحف الاولى صحف عیسی و

موسی) و آیه این است صحف ابراهیم و موسی ،

منزلت و اقدی نزد مامون

واقدی کاغذی بمامون نوشت و از قرض و بدهکاری شکایت کرد، مامون پشت کاغذ نوشت در تو دو طبیعت است سخاوت و شرم ، سخاوت این است که هر چه داری میدهی و همیشه مقروضی حیا و شرمت این است که خود داری میکنی و از حال خود ما را اطلاع نمیدهی امر کردم فلان مبلغ بتو بپردازند . و از بسط یدو بخشش و سخاوت نگران مباش چون خزینه های خدا بازاست ، و تو برای من در عهد رشید حدیث کردی که . رسول الله صلی الله علیه و آله روزی به زبیر فرمود (یا زبیر در روزی بدرعش بازاست ، خدا به بندگان خود روزی آنان را باندازه ای که اتفاق میکنند میفرستد هر کس کم بکند کم میگیرد و هر کس زیاد کند زیاد روزی او میشود) عین حدیث را تیمناً مینویسم تا مقاله ختم بخیر و سعادت باشد (یا زبیر ان باب الرزق مفتوح بباب العرش ينزل الله على العباد ارزاقهم على قدر نفقاتهم فمن قلل قلل له و من كثر كثر له)

از مرحوم سالار حیدری

غزل

بدل زیاد حوادث غبارها دارم
چو بخت خویش سیه روزگارها دارم
برای سرو قدت جویبارها دارم
براه عشق ز اغیار خارها دارم
به پشت خاطر افسرده بارها دارم
برای باختن جان قمارها دارم
ز دولت سر عشق افتخارها دارم
ببذل لطف و کرم انتظارها دارم
سیه تر از شب غم روزگارها دارم

ز جور چرخ شکایت هزارها دارم
ز دوری رخ گلرنگ و موی شب بویت
ز اشک دیده و رخسار سبیل دیده زاشک
نچیده ام گلی از گلشن وصال ز بس
چسان بمنزل وصل تو میرسم کن غم
ببرد عشق تو ایدوست باختن جان را
اگر بعشق توان کرد فخر بر امثال
بیاس خدمت دیرینه حیدری از شمس
بگفتم این غزل اندر قبال آنکه بگفت